

پژوهشنامه خراسان بزرگ

شماره ۳۲ پاییز ۱۳۹۷

No.32 Fall 2018

۷۱-۸۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۴/۰۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۱/۱۹

جایگاه سادات حسینی اعرجی بلخی در عهد حاکمیت ترکان (۶۱۸-۳۸۹ق)

➤ **سید حسن حسینی**: دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه فردوسی مشهد (hoseyny.darrud@gmail.com)

➤ **هادی وکیلی**: دانشیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد

➤ **علی ناظمیان فرد**: دانشیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد (nazemian@um.ac.ir)

Abstract

During the fourth to sixth centuries AH, Saadat families were formed in Khorasan and other parts of Iran. The family of Sadaat Hosseini Araj Balkhi is one of these families that settled and lived in the Balkh region. Relying on the descriptive-analytical method, the purpose of this study is to address this question: what social, political and cultural position this family had in Khorasan during the rule of the Turks (389 - 618 AH)? Using the historical and genealogical sources, the findings of the study indicated that the members of the Hosseini Araj Balkhi family, were appointed as noghaba of sadaat in Balkh and some other Khorasan cities such as Ghazni and Marv due to their privileged social status among the Turks community and rulers, They were also employed in important political occupations such as the Riasat, Nadim Sultan and ambassador. Their recurrent privileged social status and their popularity with the Khwarazm Shahs, led sultan Mohammad Khawrazmshah to choose one of the prominent scholars of this family as the Muslim Caliph in opposition to the Abbasid caliph. Prominent poets, hadith narrators, jurists and artists emerged among Sadaat Hosseini Araj balkhi. They also tried to hold scientific meetings, support the scholars, and train the students. Despite following the Shiite religion, they followed the pattern of unity in the Islamic community of Khorasan, emphasizing the commonalities between Islamic religions.

Keywords: Sadaat Hosseini, Balkh, Great Khorasan, Ghaznavids, Seljuks, Khawrazmids

چکیده

طی قرون چهارم تا ششم هجری خاندان‌های سادات در خراسان و سایر نقاط ایران شکل گرفتند. خاندان سادات حسینی اعرجی بلخی یکی از این خاندان‌ها است که در منطقه بلخ استقرار و تداوم یافت. هدف این پژوهش با تکیه بر روش توصیفی-تحلیلی، پاسخ به این پرسش است که این خاندان چه جایگاه اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در عصر حاکمیت ترکان (۶۱۸-۳۸۹ق) در خراسان داشت؟ یافته‌های پژوهش با استفاده از منابع انساب و تاریخ، بیانگر آن است که افراد خاندان حسینی اعرجی بلخی، به سبب جایگاه اجتماعی ممتازی که در بین جامعه و حاکمان ترک‌تبار برخوردار بودند، به مقام نقابت سادات در بلخ و برخی شهرهای دیگر خراسان چون غزته و مرو منصوب و در مشاغل مهم سیاسی چون ریاست شهر، ندیمی سلطان و سفارت به‌کار گرفته شدند. تداوم جایگاه اجتماعی ممتاز و محبوبیت آن‌ها نزد خوارزمشاهیان، سبب شد سلطان محمد خوارزمشاه در مخالفت با خلیفه عباسی، علاءالملک ترمذی؛ یکی از علمای برجسته این خاندان را به‌عنوان خلیفه مسلمین انتخاب نماید. در میان سادات حسینی اعرجی بلخی شعرا، محدثین، فقها و هنرمندان برجسته‌ای ظهور و آثاری نیز از خود برجای نهادند. آن‌ها در برگزاری مجالس علمی، حمایت از علما و تربیت شاگرد نیز کوشا بودند. ایشان با وجود پیروی از مذهب تشیع، با تأکید بر مشترکات بین مذاهب اسلامی، الگوی وحدت در جامعه اسلامی خراسان را دنبال نمودند.

واژگان کلیدی: سادات حسینی، بلخ، خراسان بزرگ، غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان

مقدمه

مهاجرت سادات به ایران و به‌ویژه خراسان، پیامدهای گوناگونی به همراه داشت. یکی از این پیامدها، شکل‌گیری خاندان‌های سادات در نقاط مختلف طی سده‌های چهارم تا ششم هجری بود. سادات حسینی اعرجی بلخی یکی از این خاندان‌ها بود که از حدود اوایل قرن چهارم در بلخ شکل یک خاندان مستقل به خود گرفت. جد بزرگ این خاندان، عبیدالله اعرج^۱، فرزند حسین اصغر بن امام زین‌العابدین^(ع) می‌باشد و شهرت اعرجی این خاندان از لقب وی گرفته شده است. وی در ۱۲۲ق، پس از پیروزی عباسیان، به خراسان وارد شد و نزد ابومسلم خراسانی (م: ۱۲۷ق) رفت. چون در این سرزمین مورد توجه مردم قرار گرفت و هم‌زمان از طرف سلیمان بن کثیر خزاعی، بزرگ داعیان عباسی در مرو، به وی پیشنهاد قیام علیه عباسیان داده شد، مورد بدبینی ابومسلم قرار گرفت و تبعید (بخاری، ۱۳۸۱: ۷۰) و به نقلی کشته شد (طبری، ۱۳۸۵: ۱۰۴/۶-۱۰۳). جعفر الحجة، جد دیگر این سادات در مدینه ساکن بود و به دستور هارون الرشید (م: ۱۹۲)، هجده ماه زندانی شد (حسینی مدنی، ۱۴۱۸: ۱۰۱). حسن بن حسین بن جعفر الحجة، نخستین فرد از این شاخه از سادات حسینی است که احتمالاً از مدینه به بلخ آمد و در این شهر صاحب نسل گردید (عبیدلی، ۱۴۱۳: ۲۳۱؛ مروزی‌ازوارقانی، ۱۴۲۸: ۶۴). کیاء گیلانی سال ورود وی به بلخ را ۲۴۱ق نوشته است و مهاجرت وی به این منطقه را هم‌زمان با خلافت متوکل (۲۴۷-۲۳۲ق) دانسته است (کیاء گیلانی، ۱۳۸۵: ۱۴۲). با توجه به این سخن، می‌توان احتمال داد وی نیز به‌مانند دیگر ساداتی که در عهد متوکل بر اثر سخت‌گیری و دشمنی او، به مناطق دوردست پناه بردند، به بلخ آمده باشد. البته ابن عنبه نخستین فرد مهاجر از این خاندان به بلخ را حسین، پدر حسن، دانسته است (ابن عنبه، ۱۴۲۵: ۴۰۳). اگرچه اجداد این سادات در ابتدا گرایش به تشیع زیدی داشتند، اما به‌مرور گرایش به تشیع امامی در بین آن‌ها پررنگ شد. ناحیه بلخ در عصر مهاجرت جد این

سادات، یکی از مناطق بااهمیت و از ربع‌های چهارگانه خراسان به شمار می‌رفت (یعقوبی، ۱۴۲۲: ۱۱۶). شهر بلخ نیز که از کهن‌ترین شهرهای خراسان بزرگ است، در قرن سوم از رونق خاصی برخوردار بود. ابوجعفر محمد موسوی هارونی نیشابوری (۵۴۸-۴۸۳ق)^۲ از علمای نسب‌شناس قرن ششم هجری در نیشابور، (بیهقی، ۱۳۸۵: ۱/۴۲۳) کتابی در انساب سادات حسینی اعرجی بلخی تحت عنوان *نسب سادة ملوک بلخ* تدوین کرده (مرعشی، ۱۳۷۲: ۵۸۹) که اکنون موجود نیست و همراه کتب انساب دیگر وی، پس از اینکه توسط غزها در ۵۴۸ق، کشته شد، ناپدید گردید (بیهقی، ۱۳۸۵: ۲/۶۴۰). از عنوان این کتاب برمی‌آید که این سادات در قرن‌های پنجم و ششم هجری، در اوج شهرت سیاسی و اجتماعی بوده‌اند و کاربرد واژه «ملوک» درباره آن‌ها که به معنی پادشاه و شاه است، توسط این نسب‌شناس، گواهی بر این مدعا است.

پیشینه پژوهش

اگرچه پیش از این، در تحقیقات مرتبط با تاریخ افغانستان و خراسان بزرگ، مطالبی پیرامون سادات حسینی اعرجی آمده است از جمله در پژوهشی با عنوان *شبه خلیفه علوی سید علاءالملک ترمذی* از محسن جعفری‌مذهب، اما اطلاعات مختصری در سه صفحه، درباره علاءالملک ترمذی ارائه می‌نماید. *امام علی یا امامزاده علی* از سید حسن فاطمی پیرامون مزار شریف و ارتباط آن با یکی از سادات اعرجی به نام علی بن ابی‌طالب، بحث مستندی را آورده است. *تاریخ تشیع در افغانستان* از عبدالمجید ناصری داودی، اطلاعات پراکنده‌ای پیرامون سادات اعرجی دارد و اشتباهاتی در مورد برخی شخصیت‌های این خاندان در آن راه‌یافته است. درباره سادات خراسان در برخی پژوهش‌های عمومی‌تر از جمله *نهاد تقابلی در خراسان طی قرون چهارم و پنجم هجری* از محمدحسن الهی‌زاده و راضیه سیروسی نیز مطالبی ذکر شده است. *ورود سادات در افغانستان*، اثر سید طالب مروج

۱. الکاظم^(ع). وی مشهور به «نسابه المشرق» بود (بیهقی، ۱۳۸۵: ۲/۶۴۰).

۱. اعرج به معنی لنگ و شل است (دهخدا، ۱۳۳۷: ۷/۲۹۶۸). ظاهراً عبیدالله لنگ بوده است.

۲. عمادالدین ابوجعفر محمد بن علی بن هارون بن محمد بن هارون بن محمد بن جعفر الدقاق بن محمد بن احمد بن هارون بن موسی

پیامبر^(ص)، آنگاه که با عواملی چون توانایی اقتصادی و پشتوانه‌های علمی همراه می‌شد، در تقویت و تثبیت جایگاه ممتاز اجتماعی مؤثرتر بود. انتساب سادات حسینی اعرجی به پیامبر^(ص)، نه تنها نزد طبقات مختلف مردم و حاکمان جامعه خراسان عهد ترکان که اغلب بر مذهب تسنن بودند، مورد احترام بود، بلکه در بین افراد خاندان حسینی اعرجی بلخی نیز عامل کسب تفاخر به شمار می‌رفت. ابوالحسن محمد بن عبیدالله یارخدای (م: ۴۶۵ق) در این مورد چنین سروده است:

بَنَى اللَّهُ فَوْقَ السَّارِيَاتِ بِيُوتِنَا بِأَحْمَدِهِ الْمَحْمُودِ ثُمَّ بِحَيْدِرِ
يُقَلِّبُنَا كَفَّ الْوَصِيِّ وَ حِجْرُهُ وَ يَرْضِعُنَا دَارَ النَّبِيِّ الْمَطْهَرِ
(باخرزی، ۱۴۰۵: ۱۶۰/۲)

یکی از این سادات، به نام ابومحمد حسن بن علی بن ابی-طالب حسن بن عبیدالله یارخدای، مو، کفش، کاسه و عصای پیامبر^(ص) را نزد خود نگهداری می‌نمود (بیهقی، ۱۳۸۵: ۵۷۲/۲). نگهداری این وسایل نزد این فرد، چه این وسایل واقعی و یا منسوب به پیامبر^(ص) باشند، بیانگر آن است که افراد این خاندان، خود را وارثان حقیقی پیامبر^(ص) معرفی می‌نمودند و به آن تفاخر می‌کردند و این انتساب، در تثبیت جایگاه اجتماعی ممتاز آن‌ها در میان مردم بلخ و خراسان تأثیر داشت.

توانایی مالی و ثروت سادات حسینی اعرجی بلخی نیز از عوامل پایداری جایگاه ممتاز آن‌ها بود. مروزی ازوارقانی (پس از ۶۱۴-۵۷۲ق) که از نزدیک با افراد این خاندان آشنایی داشته است، از جایگاه اجتماعی ممتاز و ثروت آن‌ها سخن گفته و از آن‌ها با عنوان اعیان و اشراف زمان یاد می‌کند (مروزی ازوارقانی، ۱۳۸۵: ۶۲). افراد این خاندان با داشتن ثروت و املاک فراوان، انسان‌هایی بخشنده و سخاوتمند بودند. ابومحمد حسن بن علی^۱ «در جود و سخا نشانه بود» (واعظ‌بلخی، ۱۳۵۰: ۳۵۱). ضیاء‌الدین ابوالحسن محمد بن

بلخ‌ابی روش نقلی دارد و در واقع مطالب کتب انساب درباره سادات حوزه افغانستان کنونی، از جمله سادات بلخ را کنار یکدیگر قرار داده است و تحلیلی ارائه نمی‌نماید. در ریشه-های تاریخی حضور سادات و علویان در افغانستان از سید علی نقی میرحسینی مطالبی پیرامون خاندان جعفر الحجة در بلخ، گردآوری شده که فاقد انسجام و تحلیل مناسب است. از همین نویسنده، زمینه‌ها و عوامل گسترش تشیع در حوزه بلخ از آغاز تا حمله مغول منتشر شده است که مطالب آن درباره سادات بلخ، عملاً تکرار دستاوردهای علمی پیشین او می‌باشد. در اطلس تاریخی سادات ایران (سادات خراسان بزرگ) اثر اسماعیل رضایی برجکی نیز مطالب مستند و تحلیل‌های مناسبی پیرامون سادات حسینی اعرجی بلخی ذکر گردیده، اما به جایگاه اجتماعی و مذهب آن‌ها پرداخته نشده است. در مجموع تاکنون پژوهش مستقلی پیرامون این خاندان و جایگاه اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آنان در دوره حاکمیت ترکان صورت نگرفته است.

روش پژوهش

پژوهش حاضر می‌کوشد به روش توصیفی-تحلیلی نقش خاندان سادات حسینی بلخی را در عصر حاکمیت ترکان (۶۱۸-۳۸۹ق) یعنی غزنویان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان، مورد بررسی قرار دهد و به این سؤالات پاسخ گوید: ۱. سادات حسینی اعرجی بلخی از چه جایگاه اجتماعی در عهد حاکمیت ترکان برخوردار بودند؟ ۲. نقش و مواضع سیاسی سادات حسینی اعرجی بلخی، در عهد حاکمیت ترکان شامل چه اموری بود؟ ۳. سادات حسینی اعرجی بلخی، چه نقشی در عرصه فرهنگی عهد حاکمیت ترکان ایفا کردند؟

جایگاه اجتماعی

سادات به دلیل انتساب به پیامبر^(ص)، در قلمرو حکومت-هایی که قبل از ترکان در خراسان روی کار آمدند، از جایگاه اجتماعی ممتازی برخوردار بودند. این امر در عهد ترکان، طی قرون پنجم و ششم هجری نیز تداوم یافت. عامل انتساب به

۲. ابومحمد حسن بن علی بن ابی‌طالب حسن بن عبیدالله یارخدای بن محمد زاهد بن عبیدالله بن علی جلابادی بن حسن بن حسین بن جعفر الحجة بن عبیدالله اعرج بن حسین اصغر بن امام زین-العابدین^(ع) (فخر رازی، ۱۴۰۹: ۱۵۲).

۱. خداوند به وسیله حضرت محمد^(ص) و علی^(ع) جایگاه ما را برتر از سایر موجودات قرار داده است. دست و دامن وصی پیامبر ما را به حرکت درمی‌آورد و خانواده پاک پیامبر است که ما در آن پرورش یافته‌ایم.

حسین، فردی بود که «صدقات او به محتاجان و فقیران و ضعیفان واصل بود» (همان: ۳۵۷). امیر معزی نیشابوری (۵۲۰-۴۳۹ق) که جد ضیاءالدین به نام ابوالحسن محمد نیکوروی بن حسین بن علی نودولت را مدح گفته، درباره این فرد علوی چنین می‌سراید:

حاتم طائی به عمر خویشتن هرگز ندید

آنکه در یک ماه تو مرسوم یک مهمان کنی
زان همی خواهد رجوع معن و نوشروان ملک
تا برین عدل و بر آن جود و کرم تاوان کنی
گوش تو نشنید هرگز یک سؤال از سائلی
زان که تو پیش از سؤال او همی احسان کنی
(معزی نیشابوری، ۱۳۶۲: ۶۴۹).

از شخصیت‌های برجسته این خاندان که مورد ستایش اوحدالدین انوری (م: ۵۸۵ق) قرار گرفت، مجدالدین ابوطالب بن نعمه است. این فرد که بین سال‌های ۵۵۹-۵۵۲ق فوت کرده است (مدرس‌رضوی، ۱۳۶۴: مقدمه/۷۹)، به احتمال فراوان فرزند نعمه بن ابی‌المعالی محمد بن ابو ابراهیم حسین (نعمه) بن عبیدالله یارخدای است (مروزی‌ازوارقانی، ۱۴۲۸: ۶۳). درباره ثروت و بخشش وی، انوری اشعاری دارد، از جمله این ابیات است:

میر بوطالب بن نعمه که بی‌نعمت او

آسمان تنگ و زمین مفلس و خورشید گدای
(انوری: ۱۳۶۴: ۴۴۶).

وانکه از چرخ جود او بشکست

خازن کوهسار مهر دفین
(همان: ۳۷۷).

عامل دیگر برخورداری سادات از جایگاه ممتاز اجتماعی، سلوک اخلاقی و منش اجتماعی و زهد آن‌ها بود (جعفریان، ۱۳۹۲: ۵۴۸). سادات حسینی بلخی در این مورد گوی

سبقت را از همگان خود ربوده بودند. سید ناصرالدین سمرقندی درباره یکی از این سادات به نام تاج‌الدین حسن بن محمد (زنده: ۵۳۷ق) می‌گوید: «به لقاء او مستسعد گشتم و اخلاق و شیم او بزرگوار بر محک امتحان تجربه کردم، تا بینم که ثمر مناسب آن شجر است: فقد رأیته فی کمال الحلم و الوقار» (واعظ‌بلخی، ۱۳۵۰: ۳۵۷). تعبّد و شب‌زنده‌داری، نیز ویژگی بارز بزرگان خاندان حسینی بلخی بود. درباره ابوالحسن محمد بن حسین، یکی از شخصیت‌های برجسته این خاندان که مدتی ریاست بلخ را داشت، آمده: «همه شب بیدار بودی و با آنکه خادمان بودند، چون به شب، به طهارت مشغول گشتی، هیچ‌کس را بیدار نکردی و آب طهارت خود آوردی [...] هیچ‌کس از او زلتی^۲ و بدعتی ندید» (همان: ۳۵۷).

تأکید حاکمان ترک‌تبار بر حفظ جایگاه اجتماعی سادات، عامل دیگری در تثبیت جایگاه ممتاز سادات اعرجی بلخ بود. سلطان سنجر سلجوقی (حک: ۵۵۲-۵۱۱ق) در منشوری که برای ابوالفتح بن ابی بکر بن قماج، شحنة بلخ نوشت، از او خواست احترام سادات را حفظ کند. در قسمتی از این نامه آمده: «[...] و بر احترام و اکرام سادات و مراعات طبقه‌ای از طبقات بر مقادیر درجات ایشان از فرایض داند و سخن ایشان در مصالح به واجب اصغاً کند و بر کار گیرد و در استماع ظلامات که به وی بردارند، در هر حالت که باشد، اهتزاز^۳ تمام نماید» (منتجب‌الدین بدیع، ۱۳۸۴: ۷۸). داشتن فضایل اکتسابی و استادی در علوم نیز در کسب جایگاه اجتماعی ممتاز سادات در جامعه مؤثر بود. پادشاهان نیز همواره ساداتی را که در تحصیل علوم سرآمد بودند، بیش از دیگران مورد اکرام قرار می‌دادند و «از کمال انعام خویش» بهره‌مند می‌ساختند (بغدادی، ۱۳۸۵: ۱۰۱-۱۰۰). در بین سادات اعرجی بلخ نیز از افراد متعددی به-عنوان فقیه و محدث یاد شده است (مروزی‌ازوارقانی، ۱۳۸۵: ۶۳؛ فخر رازی، ۱۴۰۹: ۱۵۳). این امر نیز در بالا بردن

۴. گوش دادن (همان، ۷/۲۷۶۸).

۵. جنبش، حرکت کرن. در اینجا به معنی اقدام است (همان، ۸/۵۱۲).

۱. بهره‌مند، کامران (دهخدا، ۱۳۳۷: ۴۰/۳۴۶).

۲. جمع شیمه. به معنی خوی‌ها، عادت‌ها و خصلت‌ها است (همان، ۲۷/۲۲۵).

۳. لغزش و خطا (همان، ۲۵/۴۱۱).

جایگاه اجتماعی این خاندان مؤثر بود که در بحث جایگاه فرهنگی به آن پرداخته خواهد شد.

جایگاه سیاسی

سادات حسینی اعرجی بلخی، با توجه به جایگاه اجتماعی خاصی که به تدریج از اواخر قرن سوم در بلخ به دست آوردند، در عهد حاکمیت ترکان (۶۱۸-۳۸۹ق)، به یکی از خاندان-های بانفوذ در حوزه خراسان تبدیل شدند. علاوه بر بلخ، به دست آوردن نقابت شهرهایی چون غزنه، مرو، تخارستان، نتیجه گسترش نفوذ سیاسی و ارتقای جایگاه اجتماعی این خاندان بود. نقش آفرینی این سادات، علاوه بر منصب نقابت، در ریاست شهر بلخ و غزنه و در روابط با حاکمان و کارگزاران غزنوی، سلجوقی و خوارزمشاهی و مأموریت‌های سیاسی آن‌ها ظهور و بروز داشت. در ادامه به بررسی آن‌ها پرداخته خواهد شد.

نقابت سادات

نهاد نقابت سادات یکی از تشکیلات سیاسی، اجتماعی و مذهبی بود که از نیمه قرن سوم هجری، در ظاهر با هدف حفظ جایگاه اجتماعی ممتاز سادات، در سرزمین‌های تحت حاکمیت خلفای عباسی به وجود آمد. در رأس این نهاد، فردی به نام نقیب‌النقبا قرار داشت که توسط خلیفه عباسی، از میان سادات فاضل و برجسته انتخاب می‌گردید. نقبای مناطق و شهرها ممکن بود از طرف خلیفه، سلطان، حاکم محلی یا نقیب‌النقبا (ماوردی، ۱۳۹۱: ۲۰۱) انتخاب شوند. نقیب سرپرستی سادات، نظارت بر نسب‌نامه‌ها، تقسیم حقوق ماهیانه، حل مشکلات مالی و قضایی، اشتغال به کار، جلوگیری از تکدی‌گری و وظایفی از این نوع را نسبت به سادات تحت سرپرستی خود بر عهده داشت (بیهقی، ۱۳۸۵: ۷۲۲/۲). نهاد نقابت به سبب کنترل سادات و جلوگیری از جنبش‌های سیاسی و نظامی آن‌ها و همچنین به دلیل انتخاب شخص نقیب از طرف حکومت، یک نهاد سیاسی به حساب می‌آمد و زیردستانش در زمره

حقوق‌بگیران حکومت بودند. نقبا نقش واسطه بین سادات و نهاد حکومت را ایفا می‌نمودند و در ساختار قدرت سهیم می‌شدند. ابن‌عنه از ابوالقاسم علی جلابادی بن حسن الامیر، به‌عنوان نخستین نقیب خاندان سادات حسینی اعرجی در بلخ یاد کرده است (ابن‌عنه، ۱۴۲۵: ۴۰۳) که ظاهراً در اواخر قرن سوم، هم‌زمان با روی کار آمدن سامانیان (۲۶۱-۳۵۹ق) این منصب را عهده‌دار بوده است، چراکه پدرش حسن، در سال ۲۴۱ق در بلخ حیات داشته است (کیاء‌گیلانی، ۱۳۸۵: ۱۴۲). از فرزند وی، به نام ابوعلی عبیدالله، به‌عنوان نقیب سادات هرات یاد شده است (ابن‌عنه، ۱۴۲۵: ۴۰۳) که ظاهراً تصدی این منصب، در عهد سامانیان بوده است. نقبای سادات حسینی اعرجی بلخی، در عهد حاکمیت ترکان در ایران، به دو گروه تقسیم می‌شوند. یک گروه در شهر بلخ و گروه دیگر در سایر شهرهای خراسان عهده‌دار منصب نقابت شدند. در ادامه به معرفی این افراد پرداخته خواهد شد.

نقابت بلخ

شاخه‌ای از سادات حسینی اعرجی که در بلخ حضور داشتند و نقبای سادات بلخ بیشتر از میان ایشان انتخاب می‌شدند، نسل ابوالقاسم علی معروف به «نودولت»^۱ بودند و شاخه دیگر که نسل عبیدالله یارخدای؛ برادر ابوالقاسم علی نودولت بودند، اغلب نقابت سادات در سایر شهرهای خراسان، از جمله مرو، غزنه و تخارستان را عهده‌دار شدند. علاوه بر این، از بین این شاخه از سادات، برخی وارد مشاغل حکومتی شدند و به مناصبی چون ندیمی سلطان و مأمور دیوان رسیدند. فهرست نقبای بلخ به ترتیب زیر است:

۱. ابوالقاسم علی معروف به «نودولت»؛ فرزند ابوالحسن محمد زاهد بن عبیدالله بن علی جلابادی، در اوایل قرن پنجم هجری، در بلخ نقابت سادات را بر عهده داشت (فخر رازی، ۱۴۰۹: ۱۵۲) که احتمالاً مصادف با حکومت سلطان محمود غزنوی (حک: ۳۸۹-۴۲۱ق) در خراسان بوده است. نقبای سادات بلخ در عهد حاکمیت ترکان بیشتر از نسل وی بودند.

۱. علی بن محمد زاهد بن عبیدالله بن علی جلابادی بن حسن بن حسین بن جعفر الحجة بن عبیدالله اعرج بن حسین اصغر بن زین‌العابدین^(ع).

از وی به‌عنوان نقیب یاد نموده است (ابن عنبه، ۱۴۲۵: ۴۰۳).

نقابت سایر شهرهای خراسان

نام چند نفر از سادات حسینی اعرجی بلخی، در زمره نقبای شهرهای دیگر خراسان ذکر شده است که از نسل عبیدالله یارخدای بن محمد زاهد هستند. از جمله آن‌ها ابوطاهر علی فرزند عبیدالله یارخدای، نقیب غزنه بود. او به «تاج الشرف» شهرت داشت (فخر رازی، ۱۴۰۹: ۱۵۳). دو فرزند به نام‌های عبدالله (عبیدالله) و ابوالقاسم محمد داشت که آن دو نیز نقیب‌النقبای آن شهر بودند (مروزی ازوارقانی، ۱۳۸۵: ۶۳؛ فخر رازی، ۱۴۰۹: ۱۵۳). نواده عبیدالله یارخدای، به نام علی ابوالمحاسن بن ابی ابراهیم نعمه بن عبیدالله، پس از سید اجل ابوالقاسم موسوی نقیب مرو شد (مروزی-ازوارقانی، ۱۳۸۵: ۶۳). یکی دیگر از نوادگان یارخدای، به نام علی بن حسین بن علی بن حسن ابی‌طالب بن عبیدالله یارخدای، نقیب تخارستان بود (همان: ۶۴).

ریاست شهر

ریاست در لغت به معنای حکومت، فرماندهی، سروری، مهتری و رهبری است (دهخدا، ۱۳۳۷: ۲۴/۲۴۵). در اصطلاح تاریخی به معنای مأمور عالی‌رتبه محلی بود که از طرف سلطان گمارده می‌شد و نمایندگی مردم محلی را در تشکیلات سیاسی بر عهده داشت (یوسفی فر و آزاده، ۱۳۹۰: ۱۲۰). در نظام اداری ایران قبل از مغول، منصب ریاست عنوانی مرادف با مقام شهردار بود. دارنده این مقام اول شخص شهر به شمار می‌آمد و پادشاه توسط وی اراده خویش را به ساکنان شهر اعلام و ابلاغ می‌کرد. رئیس‌ان شهرها معمولاً از میان مشاهیر و اعیان خاندان‌های محلی منصوب می‌شدند و از شروط آن آگاهی بر امور دیوانی بود (میهنی، ۱۹۶۲: ۱۰۶). این منصب اغلب از پدر به پسر به ارث می‌رسید (بارتولد، ۱۳۵۲: ۵۰۳/۱). در عهد آل‌بویه و در دوره حکومت ترکان در ایران، به‌ویژه دوره سلجوقیان، در برخی از شهرهای مختلف ایران، به سبب جایگاه اجتماعی ممتازی که

۲. عبیدالله مشهور به «یارخدای» فرزند ابوالحسن محمد زاهد، برادر نودولت که از وی نیز به‌عنوان نقیب بلخ یاد شده (عبیدلی، ۱۴۱۳: ۲۳۱؛ مروزی ازوارقانی، ۱۴۲۸: ۶۲) و نقابت وی نیز در اوایل قرن پنجم بوده است، ولی به‌طور قطع مشخص نیست بین وی و برادرش؛ نودولت، کدام یک در احراز منصب نقابت بر دیگری تقدم داشته است.

۳. ابوالحسن محمد بن حسین بن ابوالقاسم علی، معروف به «نیکوروی» (فخر رازی، ۱۴۰۹: ۱۵۲) که در نیمه قرن پنجم حیات داشته است.

۴. ابوجعفر شمس‌الدین محمد بن ابی‌الحسن حسین (طاهر) بن محمد نیکوروی (مروزی ازوارقانی، ۱۴۲۸: ۶۲). در سن ۸۱ سالگی در ۵۳۷ق فوت کرد (واعظ بلخی، ۱۳۵۰: ۲۵۷).

۵. نظام‌الدین محمد بن ابی‌جعفر شمس‌الدین محمد (مروزی ازوارقانی، ۱۴۲۸: ۶۲). سید ناصرالدین سمرقندی که در ۵۳۶ق با وی ملاقات نموده است، از وی با عنوان «جلال آل رسول‌الله» یاد می‌نماید و او را «در غایت مهابت و صلابت و نهایت عظمت و سیاست» معرفی می‌کند که نزد سلاطین «عزیز و مکرم بود» (واعظ بلخی، ۱۳۵۰: ۳۵۷).

۶. تاج‌الدین حسن بن ابی‌جعفر شمس‌الدین محمد (مروزی-ازوارقانی، ۱۴۲۸: ۶۳) سید ناصرالدین سمرقندی در ۵۳۶ق با وی نیز ملاقات نموده است و از وی با عنوان «صدر آل رسول‌الله» یاد می‌کند (واعظ بلخی، ۱۳۵۰: ۳۵۸).

۷. ضیاء‌الدین ابوالحسن طاهر بن تاج‌الدین حسن (مروزی-ازوارقانی، ۱۴۲۸: ۶۳) که در نیمه دوم قرن ششم زندگی می‌کرده است.

۸. ابوالحسن محمد (م: ۴۶۵ق) مشهور به «شرف الساده بلخی»، فرزند عبیدالله یارخدای. بیهقی از وی به‌عنوان نقیب کوره بلخ یاد کرده است (بیهقی، ۱۳۸۵: ۲/۵۶۸) و در برخی منابع رجالی نیز او را نقیب آن شهر نوشته‌اند (صفدی، ۱۴۲۰: ۱۸/۴).

۹. ابوطالب حسن بن عبیدالله یارخدای. نام وی نیز در منابع متقدم به‌عنوان نقیب ذکر نشده، اما ابن عنبه (۸۲۸-۷۴۸ق)

۱. ابوالقاسم علی بن موسی بن اسحاق بن حسین بن حسین بن اسحاق بن موسی الکاظم^(ع).

نوشته (مرعشی، ۱۳۷۲: ۵۸۹)، می‌تواند مؤیدی بر ریاست آن‌ها در شهر بلخ باشد.

همراهی با غزنویان

شاخه‌ای از سادات حسینی اعرجی بلخی به غزنویان پیوستند. از جمله آن‌ها ابوطاهر علی مشهور به «تاج‌الشرف»؛ فرزند عبیدالله یارخدای بود که به منصب نقیب‌النقبای غزنه رسید و دو فرزندش به نام‌های ابوعلی عبدالله (عبیدالله) و ابوالقاسم محمد نیز این سمت را در آن شهر به دست آوردند (فخر رازی، ۱۴۰۹: ۱۵۳). زمان دقیق مهاجرت ابوطاهر علی به غزنه مشخص نیست، ولی می‌باید در اوایل قرن پنجم هجری و در عهد حکومت محمود غزنوی (حک: ۴۲۱-۳۸۹ق) اتفاق افتاده باشد. ابوعلی عبدالله منصب ندیمی سلطان غزنه را نیز داشته است (مروزی‌زوارقانی، ۱۳۸۵: ۶۳). این شغل، جزو مناصب درگاهی حکومت غزنویان و سلجوقیان به شمار می‌رفت (خواججه‌نظام‌الملک طوسی، ۱۳۶۴: ۱۲۳-۱۲۰) و صاحب این منصب از بین افراد خوش‌سیما، خوش‌خلق و آشنا به فنون دبیری، قرآن، تفسیر، شعر، حکایت، شطرنج، طب، نجوم و فقه انتخاب می‌شد (همان؛ انوری، ۱۳۵۵: ۴۴).

حمایت از سلجوقیان

در طول تاریخ ایران پس از اسلام، در موارد متعددی، سادات به‌عنوان سفیر سیاسی بین دو حاکم انتخاب می‌شدند. علت این امر داشتن جایگاه اجتماعی ممتاز این افراد به دلیل انتساب به خاندان نبوت بود و به سبب احترامی که نزد حکام مختلف داشتند، برای انجام این مأمورت انتخاب می‌شدند. ابوالحسن محمد (م: ۴۶۵ق) بن عبیدالله یارخدای، مشهور به «شرف‌الساده بلخی»، یکی از سادات حسینی اعرجی بود که علاوه بر نقابت سادات بلخ (بیهقی، ۱۳۸۵: ۲/۵۶۸)، به‌عنوان فرستاده آل‌بارسلان سلجوقی (حک: ۴۶۵-۴۵۵ق)، در ۴۵۶ق نزد خلیفه القائم بامرالله به بغداد رفت (ذهبی، ۱۴۰۷: ۵۱۱/۳۰). علاوه بر این، وی یکی از ارکان حکومت سلجوقی به شمار می‌رفت و چند مرتبه همراه لشکر سلجوقی به نیشابور رفت و در یکی از همین سفرها در این شهر درگذشت (فارسی، ۱۴۰۳: ۶۷). فتح‌نامه هرات و برخی دیگر از نامه‌های برجای‌مانده وی (بیهقی، ۱۳۸۵: ۲/۵۷۰-

سادات دارا بودند، ریاست شهرها بر عهده آن‌ها گذارده می‌شد، (بیهقی، ۱۳۸۵، ۲/۵۷۶-۵۷۵؛ مروزی‌زوارقانی، ۱۳۸۵: ۱۳۶-۱۳۵).

عبیدالله یارخدای؛ فرزند بن محمد زاهد، نخستین فرد از سادات حسینی اعرجی بلخی است که از او به‌عنوان رئیس بلخ یاد شده است (فخر رازی، ۱۴۰۹: ۱۵۲) فخر رازی برای فرزند یارخدای، به نام ابوطاهر علی، جمله «الرئیس‌النقیب بغزنه» (همان: ۱۵۳) را آورده است که مشخص می‌گردد وی منصب ریاست و نقابت غزنه را هم‌زمان داشته است. یکی از نبرگان عبیدالله یارخدای، به نام سید شرف‌الدین ابومحمد حسن بن علی بن ابی‌طالب حسن بن عبیدالله یارخدای، نیز در اوایل قرن ششم در بلخ ریاست داشت. وی در ۵۲۲ق فوت کرد (ذهبی، ۱۴۰۷: ۲۷۶/۳۶). امیر معزی نیشابوری (۵۲۰-۴۳۹ق)، یکی از سادات حسینی اعرجی بلخی را به نام سید ابوالحسن که ریاست بلخ را داشت، مدح گفته است. در بین معاصرین امیر معزی سه نفر از سادات حسینی اعرجی بلخ کنیه ابوالحسن داشته‌اند، یکی ابوالحسن محمد بن عبیدالله یارخدای (م: ۴۶۵ق)، دومی ابوالحسن علی بن ابی‌طالب حسن بن عبیدالله یارخدای و نفر سوم ابوالحسن محمد ملقب به نیکوروی؛ فرزند حسین بن علی نودولت است که به احتمال فراوان او ممدوح امیر معزی می‌باشد. امیر معزی در مدح وی چنین می‌سراید:

ای دل آن‌وقتی به میدان شرف گردان شوی

کافرین فخر آل مصطفی دیوان کنی

سید سادات خورشید رئیس‌ان بوالحسن

کز شرف شاید که دیوان مدیحش جان‌کنی

(معزی‌نیشابوری، ۱۳۶۲: ۶۴۸).

ابوجعفر (ابوالحسن) محمد (م: ۵۳۷ق) بن حسین طاهر بن محمد نیکوروی، نیز مدتی ریاست بلخ را داشت (واعظ-بلخی، ۱۳۵۰: ۳۵۷). از دو فرزند وی به نام‌های نظام‌الدین محمد و تاج‌الدین حسن (زنده: ۵۳۶ق) نیز با عنوان «رئیس خراسان» (همان: ۳۵۸-۳۵۷) یاد شده که نشان می‌دهد آن دو نیز در بلخ ریاست داشته‌اند. عنوان کتاب *نسب سادة ملوک بلخ* که ابوجعفر محمد موسوی هارونی نیشابوری (۴۸۳-۵۴۸ق) در انساب سادات حسینی اعرجی بلخی

۵۶۹) بیانگر حمایت او از سلجوقیان و طرفداری محض از آنها است. فرزند وی، ابوالمحاسن محمد نیز از حامیان دولت سلجوقی به شمار می‌رفت و در خدمت خواجه نظام-الملک طوسی (۴۸۵-۴۰۸ ق) بود (فخر رازی، ۱۴۰۹: ۱۵۴). برادرزادهٔ این فرد، یعنی سید فخرالدین ابوجعفر محمد بن اسماعیل بن محمد بن عبیدالله یارخدای که طی سال‌های ۵۴۲-۵۲۹ ق در نیشابور اقامت داشت، به خدمت سلطان محمود بن محمد؛ خواهرزادهٔ سلطان سنجر، در زمانی که در سمرقند حکومت می‌کرد، رسید و در خدمت او بود تا اینکه درگذشت (بیهقی، ۱۳۸۵: ۵۷۱/۲). پس از شکست سلطان سنجر از غزها و اسارت وی در سال ۵۴۸ ق، شهرهای مختلف خراسان، دستخوش تهاجم غزها شد. در این غارت-ها، برخی از افراد متنفذ محلی نیز کشته شدند. سید اجل بلخ، از جملهٔ این افراد بود (رازی قزوینی، ۱۳۹۱: ۴۹). نام دقیق وی مشخص نیست. تنها رازی قزوینی از کشته شدن او خبر می‌دهد. با توجه به اینکه نقابت و ریاست شهر بلخ در این زمان در دست خاندان حسینی اعرجی بود (مروزی-ازوارقانی، ۱۴۲۸: ۶۳؛ واعظ بلخی، ۱۳۵۰: ۳۵۸-۳۵۷)، به احتمال فراوان، سید اجل بلخ، یکی از افراد این خاندان بوده که در حمایت از سلطان سنجر، توسط غزها کشته شده است.

همگام با خوارزمشاهیان

با روی کار آمدن خوارزمشاهیان در ماوراءالنهر و خراسان، سادات حسینی اعرجی بلخ همچنان جایگاه اجتماعی و نفوذ سیاسی خود را حفظ کردند. در این دوره یکی از مشاهیر و شخصیت‌های برجستهٔ خاندان حسینی اعرجی بلخی، علاءالملک محمد بن نظام‌الدین محمد بن شمس‌الدین محمد بن ابی‌الحسین طاهر بن محمد نیکوروی بود. وی در منابع به علاءالملک ترمذی (جوینی، ۱۳۳۴: ۹۶/۲-۹۸) و علاءالملک قندوزی (ابن فوطی، ۱۴۱۵: ۳۵۵/۲) نیز شهرت دارد. او روابط نزدیکی با سلطان محمد خوارزمشاه (۶۱۷-۵۹۳ ق) برقرار ساخت. در پی اختلاف سلطان محمد با خلیفه الناصر لدین‌الله (۶۲۲-۵۷۵ ق)، به نقل ابن فوطی، سلطان محمد در ۶۰۹ ق با مشورت خواص دولت خود تصمیم گرفت به نام علاءالملک ترمذی خطبه بخواند و او را خلیفهٔ مسلمین نماید. اهل خراسان با این امر مخالفت

کردند (همان). خوارزمشاه در ۶۱۴ ق فتوای علما را دربارهٔ خلع خلیفه و انتقال آن به علاءالملک جمع کرد. در پی آن، مقام خلافت را از بنی‌عباس برداشت و علاءالملک را خلیفه خواند و از مردم خواست با وی به‌عنوان خلیفه بیعت کنند. پس از اینکه با وی بیعت کردند، وی همراه سپاه خوارزمشاهی برای تسخیر بغداد، روانه غرب ایران شد، ولی سپاه خوارزمشاهی در گردنهٔ اسدآباد همدان دچار برف سنگین شد و پس از تحمل تلفات سنگین، ناگزیر به بازگشت گردید (جوینی، ۱۳۳۴: ۹۸/۲-۹۶). برخی منابع اختلاف خوارزمشاه با خلیفه الناصر و انتخاب علاءالملک را یکی از خطاهای بزرگ سلطان محمد قلمداد کرده‌اند (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۱۳۹). هرچند ابن ابی‌اصیبه، از علاءالملک به-عنوان وزیر سلطان محمد خوارزمشاه یاد می‌کند (ابن‌ابی-اصیبه، ۱۳۷۶: ۲/۲۶)، ولی وزارت وی در منابع تاریخی اثبات نشده است. علاءالملک که با دختر فخر رازی (م: ۶۰۶ ق) ازدواج کرده بود، هنگام شکست سلطان محمد از سپاه مغول و فرار وی، به چنگیزخان پیوست و جزو خواص او قرار گرفت. به درخواست علاءالملک، زمانی که سپاهیان مغول به هرات یورش بردند، خانوادهٔ فخر رازی در امان ماندند و از قتل‌رهایی یافتند (همان). علاءالملک، ظاهراً پس از مرگ چنگیزخان در ۶۲۴ ق، در خدمت فرزند وی جغتای خان بوده است (ابن فوطی، ۱۴۱۵: ۲/۳۷۲).

جایگاه فرهنگی

سادات حسینی اعرجی بلخی نقش چشمگیری در عرصهٔ فرهنگی قرون پنجم و ششم در خراسان داشتند. از میان ایشان علمای برجسته‌ای برخاستند که در رشته‌های مختلف علوم از قبیل حدیث، فقه، تفسیر، ادبیات و هنر تبحر داشتند و علاوه بر تربیت شاگردان و برگزاری مجالس علمی، در تألیف کتاب نیز دستی داشتند. با توجه به اینکه مذهب در اغلب تعاریف معمول، زیرمجموعهٔ مقولهٔ فرهنگ به شمار رفته است (محسنی، ۱۳۵۵: ۴۱۰)، لذا ابتدا بحثی دربارهٔ مذهب سادات حسینی اعرجی بلخی ارائه می‌گردد و سپس به فعالیت‌های فرهنگی آن‌ها در عرصهٔ علوم مختلف پرداخته خواهد شد.

مذهب

به طور کلی می‌توان گفت: اکثریت سادات در عهد حاکمیت ترکان (۶۱۸-۳۸۹ق) در ایران، تشیع دوازده‌امامی داشتند. رازی قزوینی درباره سادات در این دوره می‌گوید: «علوی اصلی الا امامتی و شیعی نبود و نتواند بود» (رازی قزوینی، ۱۳۹۱: ۲۴۳). بررسی منابع انساب نشان می‌دهد جعفر الحجة، فرزند عبیدالله اعرج؛ جد سادات حسینی بلخی، یکی از ائمه زیدیه به شمار آمده است و لقب «حجة» را پیروان وی، بر او گذاشته‌اند (بخاری، ۱۳۸۱: ۷۲؛ ابن‌عنه، ۱۴۲۵: ۴۰۳). ابن حمزه طوسی، از فقهای امامیه در سده ششم هجری، در کتاب خود الثاقب فی المناقب که در معجزات پیامبران و معصومین^(۲) است، از یکی از این سادات، به نام ابوعلی فرزند عبیدالله علوی معروف به «ابن نودولت»^۱ یاد می‌کند که به سبب گرایش به آل محمد و تشیع، مبلغ صد هزار درهم و سی و پنج هزار دینار توسط حاکم سلجوقی جریمه و زندانی شد (ابن‌حمزه طوسی، ۱۴۱۲: ۲۴۱). رازی قزوینی از مناظره‌ای بین سید جلال‌الدین بلخی نقیب^۱ شیعی مذهب بلخ، با ابوالفضائل مشاط؛ پیشوای اهل سنت ری، در نیمه اول قرن ششم، در زمان حکومت امیرعباس غازی (م: ۵۴۱ق) بر ری، سخن می‌گوید. سید جلال‌الدین در مسیر سفر حج، به ری آمده بود و در مجلس مناظره، عقلی بودن معرفت خدا را مورد اثبات قرار داد و حقانیت شیعه را ثابت نمود (رازی قزوینی، ۱۳۹۱: ۴۹۱). مؤلف طبقات الزیدیه الکبری نام ابوطالب حسن بن عبیدالله یارخدای و فرزندش علی را که در قرن پنجم هجری حیات داشتند، در کتاب خود آورده است (شهراری، ۱۴۲۱: ۲/۲۲۱). یکی از پژوهشگران معاصر کتاب سلسله‌الابریز بالسنند العزیز را که توسط یکی از سادات حسینی بلخی، به نام ابومحمد حسن بن علی نوشته شده، در فهرست کتاب‌های حدیثی زیدیه آورده است (موسوی‌نژاد، ۱۳۸۲: ۱۳۳).

بلخی به‌مانند اجداد خود، گرایش به مذهب زیدیه را طی قرن پنجم حفظ کرده‌اند (انصاری، ۱۳۸۶). مسئله دیگر که جلب توجه می‌کند اینکه، در احادیث روایت شده توسط محدثین خاندان حسینی بلخی، از ائمه معصوم پس از امام سجاد^(ع)، روایتی نقل نشده است و آن‌ها روایات را به نقل از پدر و اجداد خود و در برخی موارد از راویان اهل سنت احادیث پیامبر اسلام را نقل می‌کنند. با این وجود، سید علی‌خان مدنی حسینی شیرازی (۱۱۲۰-۱۰۵۲ق) نام و شرح احوال ابوالحسن محمد بن عبیدالله یارخدای و علی بن ابی‌طالب بن عبیدالله یارخدای را در کتاب خود الدرجات الرفیعة فی طبقات الامامیة من الشیعة^۲ آورده است (مدنی حسینی شیرازی، ۱۳۹۷: ۴۹۴-۴۹۰). آقابزرگ تهرانی ابوطالب حسن بن عبیدالله یارخدای و فرزندان وی به نام‌های ابوالحسن علی و ابوعبدالله حسین را از علمای اثنی عشری شمرده است (آقابزرگ تهرانی، ۱۳۷۲: ۲/قسم اول ۱۱۸، ۷۰، ۶۵، ۵۲، ۳۷). سید محسن امین نیز نام و شرح مختصر احوال محمد بن عبیدالله (امین، ۱۴۰۳: ۲۹۷/۹) و ابوالمعالی محمد بن نعمه (همان: ۹/۳) از افراد این خاندان را در اعیان الشیعة ذکر کرده است.

یکی از ویژگی‌های مذهبی خاندان حسینی بلخی، مخالفت با اسماعیلیه است. ابوالمعالی محمد اعرجی بلخی نویسنده کتاب بیان‌الادیان، در کتاب خود ناصرخسرو قبادیانی بلخی (م: ۴۸۱ق) را «ملعون عظیم» می‌شمرد (حسینی علوی، ۱۳۷۶: ۵۶). از بررسی نام‌هایی که سادات حسینی اعرجی بلخی بر روی فرزندان خود می‌گذاشتند نیز می‌توان به گرایش‌های شیعی آن‌ها پی برد. در بین اسامی ایشان، نام محمد، علی، حسن و حسین بیش از دیگر نام‌ها به چشم می‌خورد (مروزی‌زوارقانی، ۱۴۲۸: ۶۲-۶۳؛ فخر رازی، ۱۴۰۹: ۱۵۳-۱۵۲). هرچند مذهب غالب در بلخ و اغلب مناطق خراسان در عصر حاکمیت ترکان، آیین حنفی بود (رازی قزوینی، ۱۳۹۱: ۴۹۹)، اما به گفته یکی از همین

۲. نام اصلی کتاب همین است که در مقدمه آن آمده است ولی در نسخه‌های چاپی، «الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة» درج گردیده است.

۱. چنین نامی در بین فرزندان عبیدالله یارخدای در کتب انساب ذکر نشده و نام این فرد در خبر ابن حمزه طوسی، به صورت دقیق ثبت نشده است.

۲. در چاپ جدید نسخه نقض واژه نقیب به اشتباه لقب نوشته شده است.

سادات حسینی بلخی، منطقه خراسان نیز یکی از پایگاه‌های تشیع اثنی‌عشری به شمار می‌رفت (حسینی‌علوی، ۱۳۷۶: ۵۶). درباره سادات حسینی بلخی می‌توان گفت که اگرچه در سلسله مشایخ آن‌ها راویان اهل سنت وجود دارد (ذهبی، ۱۴۰۷: ۱۸۶/۳۱؛ صفدی، ۱۴۲۰: ۱۸/۴)، اما این دلیلی بر تسنن آن‌ها نیست. این امر در محیط خراسان قرن پنجم و ششم مرسوم بود و افرادی از خاندان‌های سادات شیعی مانند سادات حسینی حمزوی که نقابت ری و قم را عهده‌دار بودند و در تشیع امامی آن‌ها هیچ تردیدی نیست، از مشایخ اهل سنت خراسان بهره می‌بردند (فارسی، ۱۴۰۳: ۶۹۱). در مجموع درباره مذهب سادات حسینی بلخی می‌توان گفت: تردیدی در تشیع آن‌ها نیست، لیکن در تشیع زیدی یا اثنی‌عشری آن‌ها، نظر واحدی وجود ندارد. با توجه به غلبه مذهب تسنن حنفی در بلخ و اطراف آن، علمای این سادات سعی نمودند با اتخاذ تقیه، بیشتر بر مشترکات بین مذاهب اسلامی تأکید کنند و از طرح مباحث اختلافی پرهیز نمایند. این امر به‌خوبی در کتاب سلسله الابریز بالسند العزیز که توسط ابومحمد حسن بن علی حسینی بلخی فراهم آمده، مشهود است.

حدیث

در میان سادات حسینی اعرجی بلخی، محدثین برجسته‌ای ظهور کردند. ابوالحسن محمد (م: ۴۶۵ق) بن عبیدالله یارخدای؛ مشهور به نودولت، از عبدالصمد بن محمد عاصمی ترمذی؛ صاحب خطابی (ذهبی، ۱۴۰۷: ۱۸۶/۳۱) و فقیه ابوعلی حسن بن احمد زاهد، حدیث شنید (صفدی، ۱۴۲۰: ۱۸/۴). افرادی چون شجاع زهلی و ابوسعید روزنی (۵۳۶-۴۴۹ق) از وی روایت کرده‌اند (ذهبی، ۱۴۰۷: ۵۱۱/۳۰). علی بن ابی‌طالب حسن بن عبیدالله یارخدای، از پدرش در سال ۴۳۴ق حدیث شنید و فرزندش حسین در سال ۴۶۶ق از وی حدیث شنیده است (آقابزرگ تهرانی، بی‌تا: ۱۱۸/۲، ۵۲). سلسله راویان وی تا حضرت

علی^(ع)، دوازده تن از اجدادش هستند. فرزند وی ابومحمد حسن (م: ۵۳۲ق) نیز محدث بود (مروزی‌ازورقانی، ۱۳۸۵: ۶۴). از ابوعلی وحشی و دیگران حدیث شنید و سنن ابی-داود را روایت می‌کرد. محمد بن علی بن یاسر حنائی از وی روایت کرده است (ذهبی، ۱۴۰۷: ۲۷۶/۳۶). وی به ماوراءالنهر، خراسان و عراق سفر کرد و مشایخ بزرگ را دریافت و حدیث استماع کرد (واعظ‌بلخی، ۱۳۵۰: ۳۵۱). فردی به نام ابوشجاع عمر بن ابی‌الحسین بسطامی که امامی مذهب بود، از وی حدیث شنید (مدنی‌حسینی شیرازی، ۱۳۹۷: ۴۹۱). او تألیفاتی نیز داشت. از جمله آن‌ها که باقی‌مانده، کتاب سلسله الابریز بالسند العزیز می‌باشد. این اثر شامل چهل حدیث کوتاه از حضرت محمد^(ص) است. سلسله‌ای از سادات شامل خود و اجدادش، با چهارده واسطه آن را از پیامبر^(ص) روایت می‌کنند. قریب به اتفاق احادیث گردآوری‌شده در منابع حدیثی شیعه توسط شیخ صدوق، شیخ کلینی، علامه مجلسی و دیگران از طریق سلسله راویان دیگر آمده است. در برخی موارد، تغییرات اندکی در کلمات آن وجود دارد. همچنین اغلب آن‌ها در صحاح سته و منابع حدیثی اهل سنت نیز موجود است (حسینی‌بلخی، ۱۴۲۳: ۱۰۷-۶۱). چنین می‌توان گفت که اغلب احادیث در موضوع اخلاق بوده، مورد وفاق شیعه و اهل سنت می‌باشند. این کتاب موردتوجه فرق مختلف اسلامی قرار گرفت و شرح‌ها و تعلیقاتی بر آن نوشته شد. از جمله آن‌ها القول الوجیز فی تخریج و شرح الأربعین حدیثا سلسله الابریز بالسند العزیز، از صالح بن صدیق نمازی خزرگی انصاری (م: ۹۷۵ق) و الإکسیر العزیز فی شرح سلسله الابریز و تخریج أحادیثها بأحسن نسیج و تطریز، نوشته محمد بن خالد بن عنقاد مکی یمنی (م: ۱۰۵۳ق) است (حسینی‌بلخی، ۱۴۱۳: مقدمه ۲۶-۲۵). نام ابوالمعالی محمد بن ابی‌ابراهیم حسین معروف به نعمه بن عبیدالله یارخدای نیز در زمره مشایخ حدیث برخی از محدثان آمده است. از جمله آن‌ها، ابوالقاسم سعد بن سعید خاخری

بن عبیدالله بن علی بن حسن بن حسین بن جعفر بن عبیدالله بن حسین الاصر بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب» (ابن عنبه، ۱۴۲۵: ۵). درباره این مزار رک: (فاطمی، ۱۳۸۴: ۹۹-۱۱۰) ۲. در این اثر نام وی به اشتباه حسین ثبت شده است.

۱. مدفن این فرد در مزارشرف افغانستان به‌اشتباه، به‌عنوان مزار حضرت علی^(ع) زیارت می‌شود. ابن عنبه در یکی از سفرهایش به بلخ، سنگ مقبره وی را در مزارشرف دیده است. بر روی آن چنین نوشته شده بود: «ان هذا قبر امیرالمؤمنین ابی‌الحسن علی بن ابی‌طالب

(م: ۵۲۷ق) می‌باشد (سمعانی، ۱۴۰۸: ۲/۳۰۳). تاج‌الدین حسن (زنده: ۵۲۷ق) فرزند ابوجعفر شمس‌الدین محمد، نیز از محدثین این خاندان بود و احادیث زیادی روایت نموده است (واعظ‌بلخی، ۱۳۵۰: ۳۵۸).

فقه

نام دو تن از سادات حسینی اعرجی بلخی در شمار فقها ذکر شده که ابوالحسن علی بن ابی‌طالب حسن، یکی از آنها است (مروزی‌ازورقانی، ۱۴۲۸: ۶۳). فرد دیگر، ابوالمعالی محمد بن ابی‌ابراهیم حسین (نعمه) بن عبیدالله یارخدای، است که در فقه استاد بود (فخر رازی، ۱۴۰۹: ۱۵۳). او در علم خلاف نیز که یکی از گرایش‌های فقه است، تبحر داشت و بر آراء و ادله فرقه‌های مختلف آگاهی داشت، به همین سبب توانست کتاب بیان‌الادیان را به زبان فارسی تألیف نماید (مروزی‌ازورقانی، ۱۳۸۵: ۶۳). این کتاب که در سال ۴۸۵ق نگاشته شده (حسینی‌علوی، ۱۳۷۶: ۶۰)، به معرفی ادیان و مذاهب باستانی در ایران و سایر مناطق جهان و همچنین مذاهب مختلف اسلام می‌پردازد. این اثر علاوه بر اطلاعات فقهی و کلامی، دربردارنده فواید تاریخی نیز هست. سعید نفیسی به‌اشتباه ابوالمعالی محمد را فرزند عبیدالله نوشته (نفیسی، ۱۳۶۳: ۶۲/۱) و علاوه بر وی، عباس اقبال نیز به‌اشتباه، محمد زاهد؛ پدر عبیدالله یارخدای را که در نیمه دوم قرن چهارم می‌زیسته، نویسنده بیان‌الادیان دانسته است (حسینی‌علوی، ۱۳۷۶: مقدمه/۹)، این در حالی است که نویسنده این کتاب، نواده عبیدالله یارخدای می‌باشد که یک قرن بعد زندگی می‌کرده است و نسب وی تا محمد زاهد که نفسی و اقبال او را نویسنده کتاب دانسته‌اند، چنین است: «ابوالمعالی محمد بن ابی‌ابراهیم حسین (نعمه) بن عبیدالله یارخدای بن محمد زاهد» (مروزی‌ازورقانی، ۱۳۸۵: ۶۳). نفیسی معتقد است ابوالمعالی محمد در دربار مسعود بن ابراهیم غزنوی (۴۹۲-۵۰۹ق) زندگی می‌کرد (نفیسی، ۱۳۶۳: ۶۳/۱) که این سخن نیز در منابع متقدم ذکر نشده است و احتمالاً از حدسی که یکی از نویسندگان به نام شفر، درباره سکونت ابوالمعالی در

غزنه زده، این برداشت را نموده است (حسینی‌علوی، ۱۳۷۶: مقدمه/۱۱). کتاب بیان‌الادیان قدیمی‌ترین اثری است که به فارسی درباره مذاهب به ما رسیده است (نفیسی، ۱۳۶۳: ۶۳/۱). نویسنده تاریخ تشیع در افغانستان، به‌اشتباه، محمد بن نعمه را از سادات علوی عمری^۱ دانسته است (ناصری‌داودی، ۱۳۸۶: ۱۴۹). نویسنده بیان‌الادیان برای تدوین این اثر به کتب معتبر استادان این فن از جمله البدأ و التاريخ، از مطهر بن طاهر مقدسی؛ الأمد علی‌الابد محمد بن یوسف عامری نیسابوری؛ آراء الهند ابوریحان بیرونی؛ المقنع؛ المقالات محمد بن هارون وراق و اختصارات ابوالحسن نویری مراجعه نموده است (حسینی‌علوی، ۱۳۷۶: ۷۵، ۳۶، ۲۳، ۲۰، ۱۲). این کتاب دارای نثری بسیار خوب و از نمونه‌های فصیح زبان فارسی است (حسینی-علوی، ۱۳۷۶: مقدمه/۱۲).

تفسیر

در میان سادات حسینی اعرجی بلخی، علاء‌الملک محمد ترمذی (زنده: ۶۱۸ق)، فرزند نظام‌الدین محمد، در علوم قرآن و تفسیر مهارت داشت. وی از شاگردان فخر رازی (م: ۶۰۶ق)؛ مفسر و فقیه برجسته شافعی و داماد او به شمار می‌رفت. فخر رازی تفسیر قرآن خود را برای علاء‌الملک و گروهی از افاضل که در خدمت وی بودند، می‌خواند و تنها قرائت او را می‌پذیرفت (مروزی‌ازورقانی، ۱۳۸۵: ۶۳-۶۲).

ادبیات

نام چند تن از سادات حسینی اعرجی بلخی، در زمره ادبیات قرن پنجم و ششم هجری ثبت شده است. ابوالحسن محمد (م: ۴۶۵ق)، معروف به نودولت؛ فرزند عبیدالله یارخدای، از جمله این شعرا بود. وی در ۴۵۵ق، خلیفه القائم بامرالله را مدح گفت (صفدی، ۱۴۲۰: ۱۸/۴). دیوان اشعار وی در کتابخانه بغداد موجود بوده است. رساله‌ای در فتح هرات با نثری ادیبانه دارد و همچنین قصیده‌ای در مدح وزیر شمس الکفاة سیدالوزراء احمد بن محمد بن عبدالصمد، در سال ۴۲۵ق سروده است. از اشعار اوست:

۱. به نسل عمر الاطرف؛ فرزند حضرت علی^(ع)، سادات علوی عمری اطلاق می‌شود.

لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ أَنْ هِجْرَكَ دَائِمٌ

لَمَنْعْتُ حُبَّكَ أَنْ يَطُوفَ فُؤَادِي

أَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ أَنْ نَوْكَ مَخْلَفٌ

لَمَنْعْتُ طَيْفُكَ أَنْ يَزُورَ وَسَادِي

(بیهقی، ۱۳۸۵: ۲ / ۵۷۰-۵۶۹)

ابوالحسن علی بن حسن ابی طالب بن عبیدالله یارخدای، نیز شاعر بود. باخرزی (م: ۴۶۷ق) با وی ملاقات داشته و اشعاری از زبان وی شنیده است. این ابیات از اوست:

أَرَقْتُ وَ حَجَرِي بِالْمَدَامِعِ يَشْرِقُ

وَ قَلْبِي إِلَى شَرْقِي رَامَةِ شَيْقِي

وَ مَا زِلْتُ أَحْمِي بِالنَّصْرِ مِهْجَةً

يَكْرُ عَلَيْهَا لِلصَّبَابَةِ فَيَلْقِي

(باخرزی، ۱۴۰۵: ۲ / ۱۴۷-۱۴۸)

علاءالملک محمد بن ابی جعفر طاهر ترمذی نیز به دو زبان فارسی و عربی شعر می‌سرود (ابن ابی‌اصیبعه، ۱۳۷۶: ۲/۲۶). از اشعار اوست:

أَشْدُّ يَدِيكَ بِحَبْلِ اللَّهِ وَ الطَّرْبِ

وَ لَا تُبَالُ بِصَرْفِ الدَّهْرِ وَ التَّوْبِ

وَ اشْرَبْ عَلَى نَعْمَاتِ الْعُودِ صَافِيَةً

صَفْرَاءُ فَاقَعَةٍ فِي اللُّونِ كَالدَّهَبِ

مَنْ كَفَّ سَاقِيَةَ حَسَنَاءَ نَاعِمَةً

يَفْتَرُ مُبْسِمُهَا عَنِ أَبْيَضِ شَنْبِ

(ابن فوطی، ۱۴۱۵: ۲ / ۳۷۲).

هنر و خطاطی

در بین سادات حسینی اعرجی، هنرمندان و خطاطان برجسته‌ای ظهور کردند. ابوالحسن محمد (م: ۵۳۷ق)، فرزند حسین بن محمد نیکوروی؛ از بزرگان این خاندان با داشتن ثروت فراوان، با توجه به هنر خطاطی که داشت، مصحف می‌نوشت و از این طریق کسب روزی می‌نمود (واعظ‌بلخی، ۱۳۵۰: ۳۵۷). چنین به نظر می‌رسد هنر خطاطی بین سادات حسینی بلخی رواج داشته است. سنایی غزنوی (۵۲۵-۴۷۲ق) در یکی از قصاید خود هنر و خط زیبای فردی از این خاندان به نام ابوالمعالی فضل‌الله را مورد تمجید قرار می‌دهد (سنایی غزنوی، ۱۳۸۵: ۲۸۱).

برگزاری مجالس علمی و حمایت از علما

یکی از خدمات ارزنده خاندان سادات حسینی اعرجی بلخی، بزرگداشت علما، شعرا و پذیرایی از ایشان بود. بزرگان این خاندان در راه ترویج علوم، هزینه‌های زیادی صرف می‌نمودند. منزل ابومحمد حسن (م: ۵۳۲ق) بن علی بن ابی‌طالب حسن بن عبیدالله یارخدای، محل گردآمدن علما و فضلا بود (ذهبی، ۱۴۰۷: ۲۶/۲۷) و نسبت به آن‌ها محبت داشت. وی مسجد شرف‌الدین معروف بود و «مسکن غربا و معدن علما» بود (واعظ‌بلخی، ۱۳۵۰: ۳۵۱). محمد بن عمر اشهبی (۵۳۲-۴۶۶ق) درباره وی می‌گوید: «در طی مسافرتم به هند و خراسان، به بلخ رسیدم. شبی با جمعی میهمان سید شرف‌الدین بلخی علوی بودیم. در بحث و مناظره او را در علوم به کمال یافتم. او با کلمات مشکل علمی بازی می‌کرد و هیچ‌یک از حاضران قادر به پاسخ‌گویی نبودیم. هیبت و دانش او چنان سحرانگیز بود که قدرت سخن گفتن را از ما می‌گرفت» (سمعانی، ۱۴۰۸: ۱ / ۲۲۷). شمس‌الدین محمد

۱. اگرچه یکی از پژوهشگران معاصر، کاتب یکی از قرآن‌های منسوب به امام علی^(ع) در موزه قرآن آستان قدس را ابوالحسن علی بن ابی‌طالب حسن بن عبیدالله یارخدای، از خاندان سادات حسینی بلخی می‌داند (رحمانی‌ولوی، ۱۳۸۶: ۲ / ۱۷۱)، ولی این سخن ثابت نشده است. در موزه آستان قدس رضوی، سه نسخه قرآن منسوب به حضرت علی^(ع) وجود دارد که در صفحه پایانی دو نسخه از آن‌ها، جمله «کتابه علی بن ابی‌طالب» وجود دارد (رامین‌نژاد، ۱۳۸۹: ۸۵ - ۸۱). علاوه بر این، این پژوهشگر، ابومحمد حسن (م:

۵۳۲ق)؛ فرزند علی بن ابی‌طالب حسن بن عبیدالله یارخدای را نیز کاتب قرآن منسوب به امام حسن مجتبی^(ع) در موزه آستان قدس رضوی دانسته است (رحمانی‌ولوی، ۱۳۸۳: ۱ / ۲۸۸) که این سخن نیز مورد تأیید کارشناسان نیست. در موزه آستان قدس قرآنی به خط کوفی منسوب به امام حسن وجود دارد که در صفحه آخر آن «کتابه حسن بن علی بن ابی‌طالب فی سنة احدى و اربعین» دیده می‌شود (رامین‌نژاد، ۱۳۸۹: ۱۳۴).

فهرست منابع

۱. آقابزرگ تهرانی، محمدحسن بن علی. (۱۳۷۲). *طبقات اعلام الشيعة (النابس في القرن الخامس)*. ج ۲. تحقیق علی نقی منزوی. تهران: دانشگاه تهران.
۲. ابن ابی اصیبه، احمد بن قاسم. (۱۳۷۶ق). *عیون الانباء فی طبقات اطباء*. ج ۲. بیروت: دارالفکر.
۳. ابن حمزه طوسی، محمد بن علی. (۱۴۱۲ق). *الثاقب فی المناقب*. تحقیق نبیل رضا علوان. قم: مؤسسه انصاریان.
۴. ابن عنبه، جمال الدین احمد بن علی. (۱۴۲۵ق). *عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب*. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی.
۵. ابن فوطی، ابوالفضل عبدالرزاق بن احمد. (۱۴۱۵ق). *مجمع آداب فی معجم القاب*. ج ۲. تصحیح محمدکاظم تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۶. الهی زاده، محمدحسن، و راضیه سیروسی. (۱۳۸۹). «نهاد نقابت در خراسان طی قرون چهارم و پنجم هجری». *شبیعة شناسی*. (شماره ۳۲)، ۱۰۲-۸۵.
۷. امین، سید محسن. (۱۴۰۲ق). *اعیان الشیعة*. ج ۹، ۳. بیروت: دارالتعرف للمطبوعات.
۸. انصاری، حسن. (جمعه ۱۹ مرداد ۱۳۸۶). «کتابی از مؤلفی از خاندان صاحب بیان الأدیان». بررسی های تاریخی. (<http://ansari.kateban.com>).
۹. انوری، حسن. (۱۳۵۵). *اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی*. تهران: کتابخانه طهوری.
۱۰. انوری، علی بن محمد. (۱۳۶۴). *دیوان انوری*. به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی. تهران: علمی و فرهنگی.
۱۱. بیهقی، ابوالحسن علی بن زید. (۱۳۸۵). *لباب الانساب والاقاب والاعقاب*. ج ۲، ۱. تصحیح سید مهدی رجایی. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۱۲. بخاری، ابی نصر سهل بن عبدالله. (۱۳۸۱ق). *سلسلة العلوية*. تصحیح محمدصادق بحر العلوم. نجف: مطبعة الحیدریة.
۱۳. باخرزی، ابوالحسن علی بن حسن. (۱۴۰۵ق). *دمية القصر و عصره اهل العصر*. ج ۲. کویت: مکتبه دارالعروبة للنشر و التوزیع.

بن ابی الحسن حسین طاهر بن محمد نیکوروی (م: ۵۳۷ق) نیز در راه ترویج معارف اسلامی پیش قدم بود و «علما و افاضل بر وی جمع گشتندی» (واعظ بلخی، ۱۳۵۰: ۲۵۷). ابوالمعالی فضل الله نیز که از بزرگان و رؤسای سادات بلخ و از معاصران سنایی غزنوی (۵۲۵-۴۷۳ق) است، ظاهراً هنگام حضور سنایی در بلخ، او را از خوان احسان و کرم خویش بهره مند می ساخته است و از مشکلاتی که خواجه حسن اسعدی در غیاب آن سید در بلخ، برای سنایی فراهم کرده و سبب مهاجرت وی از آن شهر به سرخس شده، سخن می گوید (سنایی غزنوی، ۱۳۸۵: ۳۸۱). تاج الدین حسن (زنده: ۵۳۷ق)، فرزند محمد، یکی دیگر از بزرگان این خاندان، در آموزش و تربیت افراد مختلف، از کوچک و بزرگ کوشا بود (واعظ بلخی، ۱۳۵۰: ۲۵۸).

نتیجه گیری

خاندان سادات حسینی اعرجی بلخی، یکی از خاندان های شیعی خراسان در عهد حاکمیت ترکان (۶۱۸-۳۸۹ق) بود. افراد این خاندان به سبب انتساب به پیامبر (ص)، داشتن فضایل اخلاقی و دانش و همچنین به سبب حمایت حاکمان ترک تبار، از جایگاه اجتماعی ممتازی در خراسان قرون پنجم و ششم هجری برخوردار شدند. این جایگاه ممتاز و اتخاذ شیوه میانه روی، همراه با تأکید بر مشترکات بین مذاهب اسلامی، سبب شد تا علاوه بر دستیابی به منصب نقابت سادات در بلخ، در برخی شهرهای دیگر خراسان چون غزنه و مرو نیز این مقام را به دست آورند و همچنین در مشاغل مهم سیاسی روزگار خود، از قبیل ریاست شهر، ندیمی سلطان، سفارت و نیز برخی مشاغل دیوانی به کار گرفته شوند. تداوم نفوذ سیاسی و اجتماعی این سادات در عهد خوارزمشاهیان سبب شد سلطان محمد خوارزمشاهی، علاء الملک ترمذی -یکی از علمای برجسته این خاندان را- به عنوان خلیفه مسلمین انتخاب نماید. این خاندان در عرصه علمی و فرهنگی خراسان قرن پنجم و ششم هجری نیز حضور چشم گیری داشت و از میان ایشان ادبا، محدثین، فقها و هنرمندان برجسته ای ظهور کردند که به خلق آثاری پرداختند. آنان با توجه به تمکن مالی، در برگزاری مجالس علمی و حمایت از علما و شعرا فعال بودند و از بخشش اموال خود در این راه خودداری نکردند.

۱۴. بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ. (۱۳۵۲). *ترکستان نامه*. ج ۱. ترجمه کریم کشاورز. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۱۵. بغدادی، بهاء‌الدین محمد بن مؤید. (۱۳۸۵). *التوسل الی التوسل*. تصحیح احمد بهمنیار. تهران: اساطیر.
۱۶. جعفریان، رسول. (۱۳۹۳). *تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا طلوع دولت صفوی*. تهران: علم.
۱۷. جعفری‌مذهب. (بهار ۱۳۷۳). محسن، شبه خلیفه علوی «سید علاء‌الملک ترمذی». *وقف میراث جاویدان*. (شماره ۵)، ۱۰۶-۱۰۴.
۱۸. جویی، عطا‌ملک. (۱۳۴۴). *تاریخ جهانگشای*. ج ۲. تصحیح محمد قزوینی. تهران: مؤسسه مطبوعاتی نصر و کتابخانه صدر.
۱۹. حسینی‌علوی، ابوالمعالی محمد. (۱۳۷۶). *بیان الادیان*. تصحیح عباس اقبال و محمدتقی دانش‌پژوه. به اهتمام سید محمد دبیر سیاقی. تهران: روزنه.
۲۰. حسینی‌بلخی، ابومحمد حسن بن علی. (۱۴۱۳ق). *سلسله‌الابرز بالسند العزیز*. تحقیق محمدجواد حسینی جلالی، قم: کتابخانه آیه‌الله مرعشی.
۲۱. حسینی‌مدنی، ضامن بن شدم. (۱۴۱۸ق). *تحفة لب اللباب*. تحقیق سید مهدی رجایی. قم: کتابخانه آیه‌الله مرعشی.
۲۲. خواجه نظام‌الملک طوسی، ابوعلی حسن. (۱۳۶۴). *سیرالملوک (سیاست‌نامه)*. به اهتمام هیوبرت دارک، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۳. دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۳۷). *لغت‌نامه*. زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سیدجعفر شهیدی. تهران: دانشگاه تهران.
۲۴. ذهبی، شمس‌الدین محمد. (۱۴۰۷ق). *تاریخ‌الاسلام و وفيات المشاهیر و الاعلام*. ج ۳۶، ۳۱، ۳۰. تحقیق عمر عبدالسلام تدمری. بیروت: دارالکتب العربی.
۲۵. رازی‌قزوینی، عبدالجلیل. (۱۳۹۱). *نقض*. تصحیح جلال‌الدین محدث ارموی. تهران: دارالحدیث و کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
۲۶. رامین‌نژاد، رامین. (۱۳۸۹). *برگ‌هایی نفیس از قرآن‌های منسوب به خط ائمه معصومین*. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
۲۷. رحمانی‌ولوی، مهدی. (۱۳۸۶، ۱۳۸۲). *تاریخ علمای بلخ*. ج ۱، ۲. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
۲۸. رضایی‌برجکی، اسماعیل. (۱۳۹۷). *اطلس تاریخی سادات ایران از آغاز ورود تا پایان قرن نهم هجری قمری (سادات خراسان بزرگ)*. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
۲۹. سمعانی، ابوسعید عبدالکریم. (۱۴۰۸ق). *الانساب*. ج ۱، ۲. تصحیح عبدالله عمر البارودی. بیروت: دارالجنان.
۳۰. سنایی‌غزنوی، ابوالمجدود بن آدم. (۱۳۸۵). *دیوان سنایی غزنوی*. به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی. تهران: سنایی.
۳۱. شبانکاره‌ای، محمد بن علی. (۱۳۶۳). *مجمع‌الانساب*. تصحیح میرهاشم محدث. تهران: امیرکبیر.
۳۲. شهاری، ابراهیم بن قاسم. (۱۴۲۱ق). *طبقات الزیدیه الكبرى*. ج ۲. تحقیق عبدالسلام وجیه، اردن: مؤسسه الامام زید بن علی الثقافیة.
۳۳. صفدی، خلیل بن ایبک. (۱۴۲۰ق). *الوافی بالوفیات*. ج ۴. تحقیق احمد الارناؤوط و ترکی مصطفی. بیروت: دار احیاء التراث.
۳۴. طبری، محمد بن جریر. (۱۳۸۵ق). *تاریخ الامم و الملوک*. ج ۶. تحقیق و تصحیح نخبة من العلماء و الاجلاء. قاهره: الاستقامة.
۳۵. عبیدلی، ابوالحسن محمد. (۱۴۱۳ق). *تهذیب الانساب و نهاية الاعقاب*. تصحیح محمدکاظم محمودی. قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی.
۳۶. فاطمی، سید حسن. (۱۳۸۴). «امام علی یا امامزاده علی (پژوهشی در مورد مزار معروف مزار شریف افغانستان)». *وقف میراث جاویدان*. (شماره ۵۲)، ۱۱۰-۹۹.
۳۷. فخر رازی، ابی‌طالب محمد. (۱۴۰۹ق). *الشجرة المبارکة فی انساب الطالبیة*. تصحیح مهدی رجایی. قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
۳۸. کیاء‌گیلانی، سید احمد. (۱۴۰۹ق). *سراج الانساب*. تصحیح مهدی رجایی. قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
۳۹. ماوردی، ابوالحسن علی بن محمد. (۱۳۹۱). *احکام السلطانیة*. ترجمه حسین صابری. تهران: علمی و فرهنگی.

۴۰. محسنی، منوچهر. (۱۳۵۵). *جامعه‌شناسی عمومی*. تهران: کتابخانه طهوری.
۴۱. مدنی حسینی شیرازی، سید علی‌خان. (۱۳۹۷ق). *الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة*. قم: منشورات مکتبه بصیرتی.
۴۲. مرعشی، شهاب‌الدین. (۱۳۷۲). *کشف الازتیاب فی ترجمة صاحب لباب الانساب والاعقاب والالاقاب*. ضمیمه کتاب مهاجران آل ابوطالب. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
۴۳. مروزی ازوارقانی، ابی‌طالب اسماعیل. (۱۴۰۹ق). *الفخری فی انساب الطالبیین*. تحقیق مهدی رجایی. قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی.
۴۴. مروج بلخابی، سیدطالب. (۱۳۹۰). *ورود سادات در افغانستان*. قم: نیلوفرانه.
۴۵. معزی نیشابوری، محمد. (۱۳۶۲). *دیوان اشعار*. تصحیح ناصر هیری. تهران: مرزبان.
۴۶. منتجب‌الدین بدیع، علی بن احمد. (۱۳۸۴). *عتبة الکتبة*، تصحیح محمد قزوینی و عباس اقبال. تهران: اساطیر.
۴۷. موسوی نژاد، سید علی. (۱۳۸۲). «کتاب‌های حدیثی منتشرشده از زیدیه (۲)». *علوم حدیث*. (شماره ۲۹)، ۱۵۸-۱۳۲.
۴۸. میرحسینی، سید علی نقی. (۱۳۹۵). *ریشه‌های تاریخی حضور سادات و علویان در افغانستان*. قم: دلیل ما.
۴۹. میرحسینی، سید علی نقی. (۱۳۹۶). *زمینه‌ها و عوامل گسترش تشیع در حوزه بلخ از آغاز تا حمله مغول*. قم: مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی.
۵۰. میهنی، محمد بن عبدالخالق. (۱۹۶۲م). *دستور دبیری*. تصحیح عدنان صادق ارزی. آنقره: دانشکده الهیات.
۵۱. ناصری داودی، عبدالمجید. (۱۳۸۶). *تاریخ تشیع در افغانستان (از آغاز تا قرن هفتم)*. قم: مرکز جهانی علوم اسلامی.
۵۲. نفیسی، سعید. (۱۳۶۳). *تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری*. ج ۱. تهران: فروغی.
۵۳. واعظ بلخی، عبدالله بن عمر. (۱۳۵۰). *فضائل بلخ*. ترجمه عبدالله محمد بن محمد حسینی. تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۵۴. یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب. (۱۴۲۲ق). *البلدان*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۵۵. یوسفی‌فر، شهرام، و صابره آزاده. (۱۳۹۰). «منصب رئیس در شهرهای دوره سلجوقی و پیوستگی محلی و اجتماعی آن». *مطالعات تاریخ فرهنگی*. (شماره ۸)، ۱۳۹-۱۱۷.